

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی را که مطرح شد عرض کردیم کلماتی بود که مرحوم آقازیا در این جا فرمودند و عرض شد توضیحاتی که به اصطلاح یک مقداری، چون کلام ایشان خیلی طولانی است. مقداری از کلام ایشان را توضیح داده بشود.

یک مطلبی را ایشان در صفحه ۸۶ دارد، علی ما اصطلاح صدر المتالیهین فی اسفار، ایشان در حاشیه چند صفحه اش آن یکی که مرحوم ملاصدرا در اسفار توضیح داده صفحه ۸۲ جلد ۱ است، البته از صفحه ۷۸ توضیحش را شروع کرده آن نتیجه نهایی که فرق بین وجود رابط و رابطی باشد صفحه ۸۱ است. آن جای دیگری که ایشان دارد نکته دیگری است که بحث تفسیر وجود رابط و رابطی نیست.

علی ای حال بعد مرحوم آقای آقازیا قدس الله سرّه متعرض بقیه کلامشان در معنای حرفی می شوند و من توضیح عرض کردم که به جای این بحث های این طوری اگر خود آن اصل نکته روشن بشود به نظر من این شاید خیلی بهتر باشد، از صفحه ۹۰ ایشان بعد یک اشکالی به آن ترتیب می کند، آن وقت ایشان خلاصه حرفی را که دارند در صفحه ۹۱ و حینئذ التحقیق فی حقیقه معانی الحرفیه، من

فکر می کنم یک مقدار مشکل کار سر این تعبیر است، یعنی المعانی الحرفیه یا معانی حروف. به نظر من این منشا اشتباه شده است چون معنای حرفی که به معنای نسب و ارتباطات که ایشان در این جا گرفته است این معنای حرفیه در اسم هم پیدا می شود یعنی ظاهراً خیال می کنم این ها نسب و اعتبارات را خیال کردند فقط در حرف پیدا می شود. در اسم هم پیدا می شود. ایشان به جای کلمه المعانی

الحرفیه اگر معانی الحرف می نوشتند بهتر بود. و إلا در اسم هم هست. خود لفظ ابتداء که در عربی است یا آغاز، این در معنای اسمی است اما خودش معنای نسبی است یعنی آغاز یعنی قبلش نبوده، بحثی که هست این است که، من دو تا مثال، یک مثال را سابق زدم و یک مثال دیگه. از سوره اعراف قرأت القرآن، از سوره اعراف قرائت کردم، این کلمه از را در این جا می آوریم. ما باز بخواهیم به یک

عبارت دیگر بگوییم آغاز قرائت سوره اعراف بود. این دو تا را باید بررسی کرد. فرق بین از سوره اعراف قرائت کردم با جمله آغاز

قرائت سوره اعراف بود. از و آغاز هر دو معنای نسبی هستند. به نظر من یک مقدار اشتباه سر این جا شده است، تصادفا در همین صفحه ۸۲ در اسفار هم کلمه المعانی الحرفیه را بکار برده است. ظاهرا مرادش از معانی حرفیه نسب و ارتباطات باشد. نه معنای حرف. حرف برای چه وضع شده است؟ به نظرم اشتباه سر این کلمه پیش آمده است. الان هم گاهی ما اصطلاح عرفی می گوئیم که فلانی معنای حرفی است یعنی تابع یک شخصیت دیگری است یا خودش معنای اسمی مستقلی است؟ این معنای حرفی و اسمی را گاهی الان در عالم آخوندی خودمان هم بکار می بریم.

این به نظر من منشا اشتباه این است، منشا اشتباهی که در این جا پیدا شده است در حقیقت این است، این منشا اشتباه را باید جلوی آن بود. من تاملی که در عباراتشان کردم معنای حرفی با معنای حرف را اشتباه گرفتند. ببینید آغاز. این دو تا مثال را خدمتان عرض کردیم، این دو تا مثال را تحلیل بکنید. از سوره اعراف قرائت کردم یا آغاز قرائت سوره اعراف بود. این آغاز اسم است اما معنا به هر حال یکی است. فرق نمی کند. یعنی قبل از سوره اعراف قرائت نبود. معنا نسبی است یعنی علی کل حال معنا، یعنی قبلش نبود. به خلاف درخت. درخت را شما تصور بکنید. به نظر من مراد ایشان از اسم مثل درخت و اینها را تصور کردند که بالاستقلال تصور می شود نه نسب و ارتباطات که احتیاج به اطراف دارد. بحث این است که در هر دو معنا حرفی اند یعنی هر دو معنا نسبی هستند، حالا فرق بین همین دو عبارت را دقت بکنید! اولاً ما عرض کردیم آنچه که بشر اساساً وضع کرده دلالت تصدیقی است. ببینید در همین عبارت از سوره اعراف قرائت کردم. آغاز قرائت سوره اعراف بود. یکی معنای از که به نحو اسمی بکار برده شده است. وقتی به نحو معنای اسمی بکار برد شکل کلام هم عوض می شود. نمی گوید آغاز قرائت کردم، آغاز قرائت کردم نمی گوید. در این جا مصدر را می آورد آغاز قرائت یعنی این طور نیست که وقتی مثلاً به جای حرف اسم گذاشتند فقط تغییر دادن است. نه نکات دیگری هم در آن هست. ببینید در مثل از سوره اعراف قرائت کردم این دلالت دارد که یک بر این که این قرائت نبود و شد، این که می گوید قرائت کردم یعنی نبود و شد،

دو: این فعل قبل از زمان تکلم واقع شد که اصطلاحاً بهش ماضی می گوئیم.

سه: قبل از سوره اعراف قرائت نبود.

شما الان در این کلامی که به معنای اسمی و به اسم بیان می کنید اولاً آغاز خودش اسم است. آن وقت دیگه نمی گوئید آغاز قرائت کردن. آن وقت شما در این جا یکی دو تا هیئت داشتید مثلاً یکی از هیئت ها این بود که این حدث یعنی این قرائت و این مبدأ به نحو سیلان بود یعنی معدوم بود و موجود شد، خود آغاز هم همین معنا را دارد. چون گفت آغاز یعنی اول دیگه. نبود دیگه. دقت بکنید! همین معنا که نبود و شد، این در کلمه از آمد، در کلمه آغاز هم آمد. فرق نمی کند. یکی است. این که خیال بکنند دو سنخ از معناست. فقط ما حرفمان این است که وقتی که می گوید از به نحو اندکاکی است یا عرض کردیم به قول بعضی ها به نحو آلی یا به قول بعضی ها به نحو لف است اما آغاز به نحو التفاتی است، یکی اندکاکی است و یکی هم به نحو التفاتی و تفصیلی است. این اصلاً همان است. فقط چیزی که هست شما آن جا گفتید قرات یعنی این مبدأ در زمان قبل از تکلم واقع شد. این جا هم شما می گوئید آغاز قرائت سوره اعراف بود. این جا معنا اسمی است ولو ممکن است فعل باشد، آن مربوط به هیئت است. آن مربوط به اخبار است. شما الان فرق بین این دو جمله را بنشینید و فکر بکنید. از سوره اعراف قرائت کردند. تمام آن مفاهیمی که در آن جا هست این جا هست. آن جا به نحو اجمال است و این جا به نحو تفصیل است. گاهی بهش می گویند اجمال و تفصیل، نبود و شد. هم از کلمه آغاز این معنا در می آید و هم از کلمه از در می آید. دقت کنید! در حقیقت یکی اسم است و یکی حرف است، نه این که معنا عوض شده باشد. نه این که معنا عوض شده است. نه، معنا یکی است. آن کسانی که مثل صاحب کفایه می گویند معنای من و ابتدا یکی است مرادشان این است. این درست معنا جا نیفتاده است. ببینید شما اگر می گوئید اقرا القرآن من سورۃ، از سوره اعراف قرائت می کنم که معنای حال و ادامه استقبال باشد. خب این هم شما به فارسی می گوئید آغاز این قرائت از سوره اعراف. آغاز این قرائت سوره اعراف است، ببینید! این کلمه این را می آورید این را توضیح می دهید. آن جا به جای کلمه این می گوید اقرا، هیئت می آورد. دقت کردید؟ هیئت اقرا می آورد. این جا به جای این که. آن جا می گوید الان مثلاً می خوانم. می خوانم از سوره اعراف این آیه قرآن را می خواند. ببینید! این جا این معنا را به صورت هیئت می آورد و آن جا این را روشن می کند، آغاز این قرائت سوره اعراف است. البته سنخ معنایی که در جمله اسمیه با جمله فعلیه

هست آن هم فرق می کند لکن در این نکته ای که الان در مانحن فیه است فرقی ندارد. در این جهت فرقی ندارد. حالا یا ثبوت باشد یا حدوث باشد به قول شما. پس تمام آن معانی ای که شما در آن جا به نحو معنای حرفی یا به نحو اجمال گفتید در این تعبیر به نحو تفصیل گفتید، از سوره اعراف قرائت کردم، این جا می گوئید آغاز قرائت از سوره اعراف بود. این تا گفتید بود یعنی در زمان ماضی بود. این بود تفسیر قرائت کردن را نسبت دادید، تا گفتید قرائت کردم یعنی فرض کنید مثلاً در لغت عربی می گوید قرأت، این نسبت قرائت را این می آید روشن می کند که زمان ماضی بوده. این مراد از معنای اسمی و حرفی است. ببینید! یعنی معانی ای که در این دو تا کلام است دقیقاً یکی است. یکی به نحو معنای اسمی است، به معنای این که اسم بکار برده شده یعنی التفاتی، یعنی واضح، یعنی تفصیلی که عرض کردیم احتمالاً ما حدود هشت تا معنا را عرض کردیم. البته در معنای حرفی یک معنای دیگر هم که اصلاً معنا ندارد که به مرحوم رضی نسبت داده شده که این معنا هم درست نیست، آن معنا نه تا می شود و یک معنا را هم مرحوم آقای خوئی راجع به معنای حرفی دارند. آقای خوئی این جا یکمی هم تفصیل دادند مطالب را، در محاضرات مراجعه بکنند. ایشان معنای حرفی و حروف را می گویند وضع شده برای تقیید، تقیید معانی اسمی. آن وقت شرح می دهند که چرا مبانی دیگر را قبول نکردیم و چرا این را قبول کردیم. این مبانی ما چه مزیت دارد. دیگر من چون خیلی نمی خواهم وارد بشوم. به هر حال مطلبی را که ایشان فرمودند که ما نفهمیدیم مراد ایشان چیست؟ تصادفاً اینجا را هم درس ایشان بودم، درس دوره اخیر ایشان.

این مطلب که معانی حرفی برای تقیید است خیلی مطلب واضحی نیست.

یکی از حضار: این بیان در جمله این جوری است که فرمودند. بحث در جمله نیست، بحث در افراد است، مثلاً از را که ما می گوئیم با ابتدا معنایش فرق می کند. عرض کردم آنی که دلالت وضعی است اصلاً دلالت تصدیقی است یعنی آنی را که بشر ابتدائاً قرار داد جمله است، مفرد نیست. خود آقای خوئی هم همین طور قائلند، ایشان هم دلالت تصدیقی را وضعی می دانند. این مبانی را باید حفظ کرد. وقتی آدم وارد مبانی می شود یعنی فکر باید منسجم باشد. زیر بنا و رو بنا همه با همدیگر انسجام پیدا بکنند.

.....

ببینید این دو تا عبارت را به شما به فارسی یا عربی گفتیم، ابتدا القرائه کان سورة فلان، یا ابتداء القرائه سورة آل عمران. این ابتداء القرائه این جمله اسمیه یعنی این. خود این ثبوت نشان می دهد که تحقق پیدا کرده است. اما اگر بخواهد بگوید که ابتداء هذه القرائه سورة، این را به عربی بخواهد بگوید باز دو مرتبه به معنای حرفی، چه می گوید؟ اقرا القرآن، هیئت مضارع را به کار برد. فعل مضارع را بکار برد. این اقرا القرآن را بخواهد با معنای اسمی بگوید به صورت واضح به این صورت می گوید. دقت کردید؟ ابتداء هذه القرائه سورة آل عمران. ابتداء هذه القرآن سورة اعراف. یعنی هم ابتدا را واضح کرد و هم هذه آورد. اسم آورد. اسم اشاره آورد که بگوید این قرائت الان ادامه دارد و الان هست. نه این که سابق بود. بحثی که هست این است و لذا ما عرض کردیم انصافا اگر بخواهیم دقت بکنید معانی حروف را بشر اساسا برای اختزال یعنی کوتاه بکند، کلام را کوتاه بکند. اگر حروف نباشد شما یک مطلبی را که فرض کنید إن جائك زيد فاکرمه را اگر بخواهید بگویید چون مفاد إن هست، جاء زيد نسبت توش دارد، اکرمه توش هست یعنی در اکرمه یک مفاد هیئت دارد. آن جا هم مفاد هیئت دارد. بعد إن می آید دو تا هیئت را به هم ربط می دهد. حالا آن جا هم چند تا احتمال است. یا فرض است یا ربط است یا تعلیق است و إلى آخره.

یعنی اینها را توضیح دادن خودش ممکن است دو سه سطر طول بکشد. اما با معنای حرفی و لذا عرض کردیم نسب و ارتباطات این در زندگی بشر امر طبیعی است. این که آمدند نسب و ارتباطات را هم در خارج دیدند، فرض کنید این دیوار با این دیوار. این را فکر نمی کنم نسبت خارجی نباشد. واقعیت خارجی خودش است. آن چه که در ذهن انسان ما می آوریم به عبارت دیگر ابتدائا تفکیک است و بعد رابطه دادن است. مثلا در را، الان در باز است. ما اصلا تصور باز است نمی کنیم. این ها خیال کردند که در ذهن ما هم همین نسبت است یا در خارج هم دو تا نسبت است. یکی نسبت خارجی، به نظر من درست نیست. آنی که در خارج هست در باز است. این در بسته بشود یا باز بشود خارج عوض نمی شود. خارج یکی است. اما وقتی می گوئیم الباب مفتوح این خصلت ذهن ماست که تفکیک می کند، چون باز بودن در را در چیزهای دیگر هم دیده و در را هم در حالات دیگر دیده، آن وقت این را حالا به چه نحوی با هم ربط می دهد آن بحث دیگری است. ما الان وارد آن بحث نمی خواهیم بشویم

مرحوم آقازیا یک مقدار در مصادیق رفتند، مفاد هیئت جمله اسمیه چه بود، مفاد امر چیست، مفاد لام طلب چیست، مفاد ادوات استفهام چیست و مفاد ادوات تمنی و ترجی، این جور چیزها را ایشان در این جا بحث فرمودند که طبیعتا ما بحث نمی کنیم. ادوات تمنی و ترجی را باید در بحث بیان و معانی و لغت بگذاریم که اصلا ربطی به اصول ندارد و معانی مثل هیئت افعال و جمله شرطی را هم ان شا الله تعالی در محل خودش می آید، دیگه تکرار که معنا ندارد. در محل خودش باید بحث بکنیم. این جا زیر بنای کلی بحث را می خواهیم مطرح بکنیم. این تطبیقاتی را هم که ایشان در این جا فرمودند دیگه به نظر ما احتیاجی نیست. آنی که به درد اصولی می خورد در محلش خواهد آمد و آن هایی هم که به درد اصولی نمی خورد مثل لیت و لعل، جاش این جا نیست و اصلا در یک فن دیگری، علم نحو یا بیان. اصطلاحا گاهی می گویند اینها باید در بیان تحلیلات لغوی را آنجا انجام بدهیم.

یکی از حضار: تعریفی که شما از معنای حرفی ارائه می دهید این است که مندک بین طرفین باشد. الان هل یا متی طرفینش چیست؟ آیت الله مددی: این را بگذارید، چون در بحثی که بعدا خواهد آمد در بحثی مثل لا و نفی، آن جا یک بحثی را مطرح می کنیم چون به قول آقایان مثلا می گویند معنای اسمی برای ربط است، یکی از آقایان اشکال می کرد که مثلا لا زید فی الدار، لا رجل فی الدار چه ربطی دارد؟ ان شا الله اینها را آن جا توضیح می دهیم. حواسمان هست که ادوات حروف. این را به اصطلاح به این معنا آوردند که ادوات حروفی که سر جمله می آید چه ربطی به ربط دارد؟ مثل لیت، لیت هم همین طور است، فرق نمی کند، اشکال شما سر هل نیست، سر لیت هست، لا رجل هست. آن اشکال را که گفتند معانی حرفیه برای وجود رابط یا رابطی، آنجا اشکال کردند که لا زید فی الدار و لا رجل فی الدار، این لا رجل فی الدار چه ربطی دارد؟ لا با رجل چه ربطی دارد؟ لا نفی است اصلا، اصلا ربطی مطرح نیست، ان شا الله آن جا توضیحش را خواهیم داد که تطبیق معنای اندکاکی در آن جا ان شا الله.

به نظر من می آید که حتی اگر این مطلبی را که ما عرض کردیم اگر درست باشد حتی در جوامعی که هنوز پیشرفته نیستند، مثلا در همان آفریقا و هند، اگر بخواهند زبانشان را تقویت بکنند یا زبان هایی که ضعیفند مهم ترین راه همین نسب و اعتبارات را درست بکنند. مفردات نامحدودند. اما مفردات تحت سیطره هستند، عمده این نسب و ارتباطات است. این نسب و ارتباطات و شما هم اگر یک لغتی

.....

را بخواهید یاد بگیرید اول همتتان را روی نسب و ارتباطاتش بگذارید، این ها روح لغت هستند. یعنی شما اول در همین زبان فارسی اگر می خواهید توسعه پیدا می کند اول دنبال نسب و ارتباطات بیاید. بیاید این نسب و ارتباطاتی که در زبان فارسی اصیل هست را رشد بدهد و نسب و ارتباطاتی که در لغات دیگه ملاحظه کردند و در زبان فارسی ملاحظه نشده است اینها را هم اضافه بکنند یعنی بحثی را که ما عرض می کنیم فقط نظری صرف نیست. این زیربنای بحث های عملی هم هست. شما اگر می خواهید لغت انگلیسی را خیلی مسلط بشوید روی نسب و ارتباطات آن بیشتر کار بکنید. این که دیوار و در یعنی چه این ها محدود است. و زبان فارسی را هم اگر می خواهید رشد بدهید هر زبانی بخواهد رشد بکند رشدش حقیقتا با همین نسب و ارتباطات است. چرا؟ چون انحاء نسب یعنی شما از زوایای بسیار مختلف آن را دیدید، شیء واحد است اما از زوایای مختلف و این نسبت های مختلف را یک جامع بینشان تصویر کردیم. این خیلی مهم است. لذا ما عرض کردیم مثلا همین هیئت الباب مفتوح در زندگی بشر آن طور که ما الان داریم احتمالا این نسبت در زندگی بشر به سه شکل بوده. یکی نسبت آحادی بوده که کرارا عرض کردم خط هیروگلیف در را به اضافه باز نمی گذارد، در باز را می گذارد، اگر خط هیروگلیف را که ما الان داریم در بسته را می گذارد و در باز را، اگر زبانش هم طبق خطش باشد احتمالا برای در باز است یک لغت داشته و برای در بسته است یک لغت دیگر داشته است. چون شکلی که در خارج هست الان مختلف است، در خط هیروگلیف شکل است، مثلا گاو را گذاشته به اضافه شیر یعنی شیر گاو، این این طوری است. چون ما از لفظ هیروگلیف، اگر تکلمشان طبق این تصویری باشد، وجود لفظیشان عین وجود کتبیشان باشد عاداتا برای هر جمله ای یک مفرد گذاشتند. خب این لغت با محدودیت روبرو می شود و این نمی تواند توسعه پیدا بکند.

در لغت عربی یک نوع هوهویت دیده، یک نوع اتحاد دیده، الباب مفتوح، این بحث این نیست که حالا مثلا، اصلا ما معتقدیم این در حقیقت ذهنیت یک انسان عربی است یعنی ذهنیت یک جامعه است اما در لغت فارسی اگر در حقیقت بخواهیم بفهمیم یک نوع توحید دیده و جمع کرده است. در لغت انگلیسی و هند و اروپایی واسطه و رابطه دارد. زید باز است، یک است می آورد. غیر از هست به قول بعضی ها در زبان فارسی. فرق بین هست و است در زبان فارسی که است را اصطلاحا وجود رابط می گویند و هست را وجود رابطی

می گویند. بین این دو تا، این حرفی را هم که ملاصدرا زده راجع به همین است، البته هست و است را ننوشته. لکن مرادش این است. به هر حال من هم این را به کلمات ایشان اضافه می کنم. این فرق بین این دو تا را ما الان در عربی نداریم. آمدند به جای هست موجود گذاشتند. در حقیقت این یک نکته ای است و عرض کردیم این دو نحوه تفکر است، این که در قضیه ای که وقتی رابط است، لفظی هم برای رابط دارد طبیعتاً می تواند تصویر قضیه معدوله را هم به راحتی بکند چون می گوید باب و در، در نابسته است، در باز است، زید نادان است، زید دانا نیست. این ادات نفی را، یا می تواند روی محمول بیاورد یا می تواند روی نسبت بیاورد یا روی هر دو بیاورد. نادان نابینا است، این به اصطلاح معدولۀ الطرفین است. این را در لغت فارسی و لاتینی که اصل این تفکرات بوده کامل می شود، چرا؟ چون در حقیقت بحث ما این نیست، این که اینها برداشتند هوهویت آوردند این مال زبان عربی است. این اشتباه شده است. این تحلیل زبانی ما نباید محدود بشود به الباب مفتوح، این یکی از اشتباهات است و لذا الان با این تحلیل شما می توانید تمام لغات و این تحلیل را بدهید. آیا روی هیئت اعتماد کرده است مثل لغت عربی، روی هیئت اعتماد نکرده مثل لغت فارسی؟ اعتماد لغت فارسی روی پسوند و پیشوند است، روی هیئات نیست، کار و کارگر، آموزش و آموزشگر و الی آخره. روی پسوند است. لغت انگلیسی هم همین طور است. آن هم روی پسوند و پیشوند است. وقتی شما ضوابط یک لغت و روح یک لغت را بفهمید. شما در این جا در حقیقت در لغت عربی یکی دیده است. گفته الباب مفتوح، این یک نوع اتحاد است، یک نوع هوهویت است اما در زبان فارسی حالا آیا این مربوط به جامعه زبان فارس هندواروپایی است یا نه، آن نکات دیگری است که ما الان نمی خواهیم وارد آن بحث بشویم. بحثی که هست این است که این جا دو تا دیده است، و لذا ربط داده است و لذا عرض کردیم بعید نیست که در لغاتی که مثل همین لغات این طوری باشد شما ادوات کم را در محمول هم بیاورید. همین که عرض کردم عبدالرحمن بدوی در این کتاب نوشته، نظریۀ الکم، حالا تعبیر به نظریه کرده است. کم را، مثلاً انسان حیوان است یعنی کل انسان حیوان، کل انسان بعض حیوان. اما کل انسان ناطق یعنی کل انسان کل ناطق. لذا کم را در محمول هم. ما در اصطلاح خودمان کم را در محمول نمی بینیم. ما این بحث را مطرح کردیم که شاید این از خصائص لغوی و از خصائص تفکر باشد یعنی این جا باب را از مفتوح جدا کرده و بعد به همدیگر ربط داده است. خوب دقت بکنید! در باز است اما آن

جا یکی دیده، الباب مفتوح، این نحو بحث در این جا. همه اینها در این که بحث هیئت برای هوویت و فلان است رفتند روی همین زبان عربی. این این طور نیست چون زبان وضعی و اعتباری است و لذا اگر ما بخواهیم در زبان ها تحلیل بکنیم به نظر ما تحلیل دقیقش این است. نه این راه هایی که آقایان رفتند. آن تحلیل دقیق برخورد با مفردات، برخورد با نسب و ارتباطات، و بیان، چون در ارتباطات بعضی از این ارتباطات هم اعتباری است. برخورد با نسب اعتباری. فرض کنید ما الان فانتم لها ظللناها لکم فانتم لها مالکون، این لها را هم این جا بکار برده است. لام را در عربی می گویند برای ملکیت است. مالکون، این مالک در این جا ملکیت حقیقی خارجی است. ملکیت اعتباری نیست یعنی شما مسلط بر این حیوانات هستید. بر الاغ و اسب و گاو و اینها. حیوانات اهلی به اصطلاح. به خلاف مثلا الاغ گورخر، شما بر الاغ های عادی مسلطید. به خلاف حیوانات وحشی. انتم لها. لام را بکار برده است لکن مراد از ملکیت سیطره خارجی است. اما کسبت ایدیکم، ملکیت ایمانکم، این جا مراد ملکیت اعتباری است، همین کلمه ملک را بکار برده است. آن جا مراد سیطره خارجی است شما بر حیوانات وحشی سیطره ندارید، بر حیوانات اهلی سیطره دارید.

حالا بخواهیم یک شرحی باز راجع به این بدهیم باز طول می کشد، لذا عرض کردیم بگذارید هر مطلبی را در جای خودش بگوییم. فقط به نحو اجمال بگوییم. این مطلبی را که ایشان فرمودند تمام ذهنیت ایشان، این لغت عربی بوده و با این خصوصیت خاص خودش. این این طور نیست. در لغات این طور نیست. در لغات مختلف برخوردهای مختلف داشته. در لغت عربی برای نسب و ارتباطات هم اسماء را بکار بردند لکن معنایش حرف است. معنای حرفی دارد. و هم حروف را، چون کار حروف این بوده آن اسم را هم گفتند معنای حرفی دارد. فقط فرقیان این است که در حروف یعنی این نکته اساسی این است

یکی از حضار: افعال ناقصه چه؟ کان هم برای نسب است.

آیت الله مددی: کان هم برای نسب است.

آن وقت از طرف دیگه چون در نسب انحای مختلف دارد آن وقت زبان هایی، مثلا این ها مال خصائص زبانی است، مثلا زبان هایی که مذکر و مونث دارد، نه مثل فارسی. لفظ قانون که می آید مذکر بکار می برند. این خصائص زبانی است. حکم مونث را هم می گیرد

لکن تعبیرش تعبیر مذکر است. دقت کردید؟ در لغت عربی احکام، فرض کنید افعال به معنای زمان. در مجردات که می آید خالی از زمان می شود. این تعبیر و خصوصیات تعبیرات زبانی است. آن وقت و جهات دیگری، چون عرض می کنم اینها را در محل خودش یکی یکی توضیحات افرادی بدهیم دیگه در این جا وارد نمی شویم. دو سه تا نکته اساسی را در این جا در کلمات مرحوم آقاضیا می خوانیم.

یکی از حضار: به علم منطق هم کشیده می شود؟

آیت الله مددی: طبعا دیگه، چون منطق هم متاسفانه یک مقدارش جهت قضایاست، قضایا هم جهت لفظی دارد. اصلا در منطق چون در باب قضیه، اصلا خود باب اصلی ای که در منطق ارسطوست امروزی ها هرمنوتیک می گویند، هرمنوتیس یعنی شارح، خود شیخ الرئیس هم در شفا قول شارح معنا کرده. این دقیقتر است برای ترجمه اش تا قضیه. شارح یعنی همینی که هرمنوتیک می گویند، این اصلش یونانی است، این به این معنا که این کلام شارح است. شرح می دهد. شرح این مطلب را و بیان این مطلب را آمدند تحقیق کردند لذا این مطلب به منطق هم کشیده می شود. عرض کردم به علم انسان شناسی هم کشیده می شود، جامعه شناسی هم کشیده می شود. علوم مختلف ارتباط پیدا می کند.

این قسمت هایی که به فقه کشیده می شود مثل هیئات هست، مثل مشتقات هست، مثل حروف هست، حروف را چون آقایان تحلیل ندارند مثلا واو برای مطلق جمع است یا جمع با ترتیب. تحلیل ندارند. بیشتر در فقه استظهار می کنند. من این را توضیح دادم. ما الان در فقه بیشتر جنبه استظهار داریم اما در اصول همان را سعی کردیم تحلیل بکنیم. آن وقت تحلیل برای واو داریم، برای هیئت افعال تحلیل داریم، چرا واو گفتند؟ چرا فاء گفتند؟ چرا ثم گفتند؟ یعنی در مواد تحلیل ندارند. آقایان بحث های مواد را اما در هیئات تحلیل دارند و به مناسبتی در بعضی از مواد هم تحلیل کردند مثل امر و امر، آیا باید از عالی باشد یا نباشد؟ وجب به معنای. این ها را دارند. آنی که در فقه ما بیشتر داریم استظهار است. آنی را که در اصول حقیقتا داریم بیشتر جنبه تحلیل است. در مفردات غالبا تحلیل نمی آید. این که ایشان فرمود به درد فقه، واو برای چیست، فاء برای چیست، ثم برای چیست، این در مفردات نمی آید. تحلیل در این مفردات این که

مثلا اصل این کلمه واو در لغت عبری قدیم چه بوده، در لغت ثمود چه بوده، این تحلیلاتش آن جا می آید. به تاریخ و آثار باستان شناسی و به خود لغت عرب و خصائص آن. مثلا آیا واو را با فاء در دو منطقه عربی بکار می بردند یا در یک منطقه. این بحث های آن طوری دارد که ما اینها را اصولا ما نه در اصول انجام می دهیم و نه در فقه انجام می دهیم. اینها را بخواهیم انجام بدهیم در بحث هایی که اصطلاحا مجموع این بحث ها را فقه اللغة می گویند. تحلیل های لغوی. حالا فقه را به معنای تحلیل. تحلیل های زبان شناختی و زبان شناسی. الان مستقلا است. اصلا در دانشگاه های کشور های عربی یک ماده درسی به نام فقه اللغة است. نمی دانم در ایران هست یا نه؟ اصلا یکی از مواد درسی الان فقه اللغة است. اصلا جزء مواد درسی است. البته در حوزه های ما نشده، سابقا که اوائل کار بود این فقه اللغة ثعالبی را طلبه ها می خواندند. ما هم یک مقدارش را خواندیم. قشنگ هم هست لکن فقه اللغة این هم استظهار است. مثلا بچه گاو را چه می گویند، بچه الاغ را چه می گویند. بچه شیر را چه می گویند، اینها هم ربطی به این تحلیل فقه اللغة که ما می گوئیم ندارد. اشتباه نشود. این فقه اللغة یعنی زوایای لغت و آن دقائق لغت. نه تحلیل زبانی، نه تاریخ لغت. اینها با همدیگر اشتباه نشود.

على ای حال و حينئذ التحقيق في حقيقة المعاني كونها عبارة عن نسب و الارتباطات القائمة بالمعاني المستقلة بالمفهومية يعني قائم. البته مراد ایشان از معانی مستقلة به فعل یا اسم است.

على اختلاف النسب و الارتباطات من النسب الابتدائية و الاستعلائية، این بحث را محدود کرده است. ما هیئات داریم، مفردات داریم. اشتقاقات داریم. خیلی بحث داریم. یعنی معنای حرفی به این معنا یک دایره وسیعی دارد. استعلا و ابتدا و این حرف ها نیست که ایشان گفته است.

لذا ایشان خلافا لمرحوم نائینی می گوید این معنا درست است. الحرف ما دلّ على معنى في غيره. تصادفا مرحوم نائینی می گوید آن متن را می گیرد. الحرف ما اوجد معنى في غيره. چون آنی که به امیرالمومنین منسوب است هر دو است. ایشان می گوید نه این بهتر است. نائینی می گوید آن. بعد ایشان متعرض می شود که پس یک جایی هم دارد که اوجد معناه، این می گوید مراد از اوجد باز این معنا نیست. این معنایی که مرحوم نائینی دارد نیست.

بعد ایشان در یک جا نتایج و لوازم گذاشته. یکی از نتایجش این است که بعد ما ظهر سنخ معانی حرفیه، ببقی الکلام فی أن الحروف هل هی دالّة علی مثل هذه المعانی و منبئة علیها، تعبیر ایشان منبئ عنها، این تعبیر ایشان است. یکی از مشکلات ما آقایان با همدیگر جوری می شود که گاهی تعبیر همدیگر را هم بکار می برند. نائینی به جای این تعبیر دالّة و منبئة گفت اخطاریه، این اخطاری نائینی همین منبئ است که ایشان این جا فرمود. خبر می دهد یعنی اخطاری. کانباء الاسماء عن معانیها أو أنها موجدة لها. ایجادیه. نائینی گفت ایشان اسماء را اخطاری گرفتند و حروف را ایجادی گرفتند. مرحوم آقاضیا به جای اخطاری می فرماید انباء، این انباء یعنی خودش اخطار. من گاهی اوقات که عبارت را می خوانم برای این که معلوم بشود مراد این است.

بعد ایشان دارد اخطار ذلک باعظام من المعاصرین. خب به مرحوم نائینی احترام کرده است. گاهی در این حاشیه ای که بر فوائد دارند بعضی جاها تند شدند، خیلی حرف های تندی دارند. علی ای حال مبنای مرحوم نائینی که همه حروف را ایجادی می دانند نقل کردند. بعد هم اشاره به مبنای صاحب حاشیه مرحوم آقا شیخ محمد تقی اصفهانی که بعضی از حروف را، نعم هنا توهم آخر. حالا خوب است که رحمه الله علیه. برای ایشان نوشته توهم. برای نائینی توهم ننوشته.

هو التفصیل فی موجدیة المعنا، موجدیة المعنا. در ایجادی بودن معنا بین این دو.

بعد البته ایشان دارد و من التامل فی ما ذکرناه ظهر معنی الهیئات الطاری علی الکلم أو الکلام. هیئات طارئه بر کلمه مثل اشتقاق و اینها. بر کلام هم مثل جمله اسمیه و شرطیه و اینها.

بعد ایشان متعرض اقسام این مطالب می شوند. در بحث وضعش هم قبول می کنند که موضوع له عام است. بحث را ما فعلا به همین مقدار اکتفا می کنیم نکات دیگر هم در کلام ایشان بود که آقایان مراجعه بکنند مشکل بود توضیح می دهم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین